



گفت و شنودی با استاد ذبیح الله صاحبکار

اشاره

زبان فارسی، بعد از اسلام نخستین بار در خراسان لب به سخن گشود و در همین خطه بالید و برومند شد. از این رو اگر خراسان را مهد زبان فارسی بنامیم حرفی به گزاف نگفته‌ایم. رودکی و کسایی، شهید بلخی و دقیقی و فردوسی، سنائی و عطار و مولانا، همه و همه، خراسانیان فرهیخته‌ی نادره‌گویی بودند که از نونهال زبان فارسی شجره طیبه تنومندی بوجود آوردند و برای همیشه زبان فارسی را اومدار ذوق و هنر و همت خویش ساختند. باری اگر خراسان در آغاز دوران اسلامی زادگاه زبان فارسی بود و بعد بستری برای بالیدن آن، در دوران معاصر هم باز محیط آماده‌ای بود برای رشد بزرگترین شاعران هم روزگارمان. ادیب اول و ثانی در همین محیط ظهور می‌کنند. ملک الشعرای بهار بهترین قصیده‌سرای قرون اخیر و شاعر آزاده عصر ما در همین عرصه می‌بالد. فروزانفر و پروین کبابادی و شفیعی کدکنی و اخوان ثالث هم، میهمان و میزبان همین خوانند. محافل ادبی و شعری همواره در این خطه رونق داشته و چراغ ادب را هم در واقع همین محافل به ظاهر کوچک شعری روشن نگاه داشته‌اند.

انجمن ادبی مرحوم فرخ و انجمن ادبی استاد قهرمان از جمله انجمن‌های زنده موجود هستند. در این انجمن‌ها همواره شاعران شاخص معاصر خراسان رفت و آمد داشته‌اند. شرح فعالیت‌های این انجمن‌ها را در جای دیگر باید بازگفت. باری استاد صاحبکار از جمله شاعران صاحب نام این انجمن‌هاست که خود در غزل استاد است و سبک خاصی دارد. از همین رو تصمیم گرفتیم که خدمت ایشان برسیم و شرح شعر و شاعری را از زبان ایشان بشتویم. استاد هم بر ما منت نهادند و با کمال تواضع و فروتنی پذیرایمان شدند.

اینک متن گفت و شنود با استاد را، فرایشتان می‌نهم:

نگاه حوزه

حوزه‌های دبئی با هنر، ادبیات و	خراسان) مسائل حوزه در ابعاد وسیع	نگاه حوزه: مجله نگاه حوزه به عنوان
مهوریت‌زدایی از سیمای ادبیات در	آن را وجهی همت خویش قرار	نشریه‌ای ماهانه (ویژه حوزه دیرپای
حوزه است. به همین منظور خدمت	داده‌است. یکی از آن‌ها درگیر نمودن	



جناب عالی که از پیشکسوتان شعر و ادب هستید و سالها در حوزه مشهد مشغول تحصیل بوده‌اید رسیدیم، تا از شعر و ادبیات برایمان بگویید. در ابتدا چنانچه مایل باشید، مختصری از زندگی و تحصیلاتتان را بیان فرمایید.

استاد صاحبکار: من در روستای دولت آباد قدیم در سی کیلومتری شرقی تربت حیدریه به دنیا آمده‌ام که در آن زمان روستای بزرگی بود و الان مشهور به شهر دولت آباد است. من بر طبق نوشته‌ای که مرحوم پدرم در حاشیه کتاب زادالمعاد نوشته در هفدهم ذی الحجه ۱۳۱۳ هـ ش به دنیا آمدم، تا دوره ابتدایی را در همانجا به تحصیل ادامه

ملا محمدعلی، از مدرسین برجسته حوزه علمیه مشهد بودند. بعد برمی‌گردند به روستا، پدر ایشان سفارش می‌کنند که اگر مجتهد مسلم هم شدی باید برگردی به زادگاهت. از این رو من شروع کردم به مقدمات و منطق و منظومه و فقه و اصول، بر اساس روش متداولی که در حوزه‌ها جریان داشت. در سال ۴۱ مجبور شدیم که دنبال زندگی را بگیریم. در آن زمان توجهی به حوزه‌ها نمی‌شد. اکثر استعدادها ضایع می‌شد. من خودم از سن ۶ یا ۷ سالگی شعر می‌گفتم. من بالقوه شاعر بودم ولی هیچ وقت به فعلیت نرسیدم. الان هم که در خدمتتان هستم می‌بینم من دارای استعداد بودم ولی شکوفا نشد، به جهت مشکلاتی که

به هر جا شعر فارسی رفت، معارف دینی و سنتها را نیز با خودش برد. مثلا در تمام تاریخی که ما داریم هیچ پادشاهی نیامده زبان فارسی را به سرزمین دیگر ببرد و چنین سرمایه گذاری نکردند، مثلا ادب فارسی را در قاره هند چهره‌هایی ترویج کردند که مثل ناصر خسرو بودند، در آنجا حتی کسانی پیدا می‌شوند که زبان فارسی بلد نیستند ولی شعر فارسی را بلدند. مثلا مرحوم اقبال اصلا فارسی بلد نبود و مترجم برای صحبت‌های فارسی می‌آورد. ولی آثار عرفانی و دینی او چیزی دیگر است و اگر آثارش رنگ دینی پیدا کردند اثر شعر فارسی است.

داشتم. در حوزه‌های قدیم کسی نبود که وضع حوزه را سامان دهد. به هر حال ما هم در نهایت مجبور شدیم در

دادم و بعد به خاطر اینکه خانواده ما میراث روحانیت داشته به تحصیلات حوزوی روی آوردم. پدر مادرم، آخوند

آموزش و پرورش استخدام شویم. در مشهد تحصیل می‌کردم و در مشهد نیز استخدام شدم.

اساتیدی که داشته‌ام عبارت بودند از آقای صالحی که از نظر اخلاقی واقعا منزه بودند، بسیار آراسته و نجیب و مهربان. استاد دیگرم آقای حجت



هاشمی بودند. حاشیه را نزد مرحوم حاج شیخ محمد آخوند خواندم و لثالی را نزد حاج شیخ محمد رضا دامغانی خواندم. لعمه را نزد مرحوم مدرس (معروف به نهنگ) که بسیار زاهد و عارف بود و تارک دنیا خواندم. رسائل را نزد استاد علم الهدی در مدرسه نواب و همچنین نزد آقای حاج شیخ هاشم قزوینی خواندم و کفایه را نزد استاد علم الهدی شروع کرده بودم که متأسفانه مجبور به ترک تحصیل شدم.

در عین حال از خودم سرمایه ادبی داشتم ولی من اعتقاد این نیست که حتما کسی که بخواهد شاعر معروفی بشود باید دارای امکانات مادی فراوان باشد ولی حداقل نباید دارای مشکل معاش باشد و هر وقت بخواهد شعر بگوید فکر کند قرضش را از کجا بدهد

به حوزه‌ها بها بدهند و استعدادها را بشناسند و طلبه شاعر را پرورش دهند، چنین اثری دارد. زمانی که در مدرسه نواب بودم آقای دکتر شفیعی



کدکنی در مدرسه خیرات خان بود و در همان زمان آقای شمس داشتیم که طلبه‌ای بود که شعر می‌گفت و آقای محدثی که شاعر و نقاد بود و آقای حکیمی و افراد دیگری که اهل ذوق بودند.

نگاه حوزه: استاد! خاستگاه شعر کجاست؟

استاد صاحبکار: شعر وسیله‌ای است برای بیان هدف؛ ولی احساس نه. احساس یک حالتی است که به انسان دست می‌دهد؛ ولی هر دوی اینها با هم جمع می‌شوند. همین احساس که یک جوان، درد عشق مجازی دارد، انگیزه شعرش می‌شود. همین احساس را کسی که اجتماعی فکر می‌کند جامعه به او داده و همین احساس تعلق و ارادتی که به پیشوایان دینی دارد انگیزه سرایش شعرش می‌شود. در عارف نیز همین گونه است. منشاء شعر قطعاً احساس است و ما شعرایی داشتیم که آثارشان

هیچ پادشاهی نیامده زبان فارسی را به سرزمین دیگر ببرد و چنین سرمایه گذاری نکردند، مثلاً ادب فارسی را در قاره هند چهره‌هایی ترویج کردند که مثل ناصر خسرو بودند، در آنجا حتی کسانی پیدا می‌شوند که زبان فارسی بلد نیستند ولی شعر فارسی را بلدند. مثلاً مرحوم اقبال اصلاً فارسی بلد نبود و مترجم برای صحبت‌های فارسی می‌آورد. ولی آثار عرفانی و دینی او چیزی دیگر است و اگر آثارش رنگ دینی پیدا کردند اثر شعر فارسی است. شما اعتقاد این است که حوزه‌ها محل ذوق‌ورزی‌اند، ضمن اینکه هدف همان آموزش علوم دینی است در عین حال زادگاه ذوق و استعداد است. اکثر شعرای صاحب ذوق که در تاریخ داریم می‌بینیم هر چه دارند اکثر آنها از حوزه‌ها دارند چقدر از بزرگان روزگار خودمان، مرحوم ملک الشعرای بهار، حاج عبدالجواد نیشابوری، وقتی که به آثار خاقانی، سوزنی سمرقندی، مسعود سعد سلمان، عنصری مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که احادیث و آیات بر شعرشان سایه افکنده است. و شعرایی که تربیت حوزوی نداشتند، نتوانستند چنین موفقیتی بدست آورند

می‌بینید در اوائل انقلاب شعارهایی که می‌دادند همه الهام از شعر بود. حالا اگر

و دیگر مشکلات مادی را چگونه برطرف نماید. اینها ذوق را از بین می‌برد. حالا که به گذشته‌ها برمی‌گردم می‌بینم هیچ تفاوتی پیدا نکرده‌ام. شاید بعضی‌ها فکر کنند که در حوزه‌ها کسی که وارد می‌شود فقط یک مقدار فقه و اصول و یک چیزهای دیگر را یاد می‌گیرد، من اعتقاد این است که حوزه‌ها محل ذوق‌ورزی‌اند، ضمن اینکه هدف همان آموزش علوم دینی است در عین حال زادگاه ذوق و استعداد است. اکثر شعرای صاحب ذوق که در تاریخ داریم می‌بینیم هر چه دارند اکثر آنها از حوزه‌ها دارند چقدر از بزرگان روزگار خودمان، مرحوم ملک الشعرای بهار، حاج عبدالجواد نیشابوری، وقتی که به آثار خاقانی، سوزنی سمرقندی، مسعود سعد سلمان، عنصری مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که احادیث و آیات بر شعرشان سایه افکنده است. و شعرایی که تربیت حوزوی نداشتند، نتوانستند چنین موفقیتی بدست آورند و البته اعتقاد بر این است، اگر الان نیز استعدادها کشف شود و هدایت شود، در آینده قطعاً نتایج خوبی خواهد داشت. چون بنده یک اعتقادی دارم که همه جا به آن تکیه کرده و گفته‌ام که: به هر جا شعر فارسی رفت، معارف دینی و سنتها را نیز با خودش برد. مثلاً در تمام تاریخی که ما داریم



سیاسی بود. خوب چه چیزی ایشان را برمی‌انگیخته که شعر سیاسی بگویند. فساد و فشار روزگار بر این شاعر سبب شده که او شعر سیاسی بگوید. حداقل از این طریق فریادش را رسانده باشد. شاعری هم که در مدایح اهل بیت شعر گفته او عاشقی است به معشوق حقیقی، این انگیزه هست برایش.

نگاه حوزه: جناب استاد! حوزه چه تأثیری بر شما و در شعرهایی که سروده اید داشته است؟

استاد صاحبکار: شاید حداقل تأثیری که بر من گذاشته باشد این است که آنچه



گفته‌ام خطا نگفتم: یعنی قواعد را به من داده، ادبیات را به من آموخته که لغزش نداشته باشم. در شعر گفتن یک مقداری هم معارفی که من کسب کردم قطعاً در شعر من بود. ناگزیر این‌ها مؤثر است. ما شعرایی داریم که ذوق شعری دارند و تحصیلات عالی هم دارند ولی وقتی که آثارشان از غربال رد می‌شود بخاطر عدم آگاهی از کلمات، قواعد کلمات را نتوانسته‌اند

جایگزین کنند و نکاتی بر خلاف گفته‌اند.

نگاه حوزه: استاد! یک شعر - که در واقع بیان یک نوع احساس و اندیشه است - چقدر می‌تواند در انتقال مفاهیم فرهنگ و معارف دینی مؤثر باشد، از طرف دیگر، معارف و معرفتی که یک شاعر در خود دارد، چقدر می‌تواند بر شعرش تأثیر بگذارد؟

استاد صاحبکار: یک عده ای را به عنوان مثال عرض کنم. عطار نیشابوری یک آدم دانشمند است. همین حکیم سنائی چقدر اشارات علمی و دینی در یک قصیده دارند. این در توان شاعری است که حتماً معلومات دینی داشته باشد. یا مولانا یک داستان عامیانه را می‌گیرد بعد از توی این داستان،

مسائل اخلاقی را جوری در می‌آورد، عیناً مثل کسی که به یک خرابه وحشتناک رسیده و از توی زباله‌ها گنجینه‌ها را بیرون می‌آورد. گنج‌ها را از خرابه می‌کشد بیرون. داستانهای عامیانه را لباسی می‌پوشاند که واقعا زیباترین لباسهاست. از کسی که تسلط کامل بر حدیث، قرآن، آیات و معرفت

پیشوایان ندارد چنین کاری ساخته نیست.

بله یک شاعر آنچه را دارد می‌دهد بیرون. کسی که هیچ آگاهی ندارد چه می‌تواند بیرون دهد. یک عالم با آن احساس و منطق و جامعیت خودش حرف می‌زند ولی حرفی را که می‌زند جواهر است. وحدت کرمانشاهی غزلی دارد که: (لای من ای خواجه الای من است) تا می‌رسد به اینجا که:

گاهگاهی این رکوع و این سجود کلمینی یا حمیرای من است
 زمانی که در مدرسه نواب بودم
 آقای دکتر شفیعی کدکنی در مدرسه
 خیرات خان بود و در همان زمان آقای
 شمس داشتیم که طلبه‌ای بود که شعر
 می‌گفت و آقای محدثی که شاعر و
 نقاد بود و آقای حکیمی و افراد
 دیگری که اهل ذوق بودند

همچنین مولانا نمی‌توانست مثل من حرف بزند، سنائی که مثل من حرف نمی‌زد آنها در یک افق بالائی سیر می‌کردند و اساسی که آنها را برانگیخته، مرا بر نیانگیخته، نتیجه سخن این که: هر انسانی منطبق با معلومات و اندوخته خویش سخن می‌گوید. از طرف دیگر توجه به این حدیث معروف باید داشت که می‌گوید: نحن



معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم.

مولانا می گوید:

چون که با کودک سروکارت فتاد

هم زبان کودکی باید گشاد

اینجا و گاهی هم که می رود توی معارف خودشان و برمی گردند با زبان مردم سخن می گویند. و مطالبی را در آن گنجانده که هم اهل معرفت را اغنا می کند، هم مخاطب عامه را. هم پختگان را و هم صاحبان خرد و اندیشه را و هم آدمهای معمولی را. به هر حال می خواهم عرض کنم که همان حرف اول را بزنیم. شعر منشاءش اندیشه است که اول احساس است بعد به صورت منظم و شعر درمی آید و بیان خوب این احساس را هر چه برانگیزد فرقی نمی کند. درد دین، درد اجتماع، درد عشق، درد بی دردی!

نگاه حوزه: استاد! از سلوک شعریتان بگوئید.

استاد صاحبکار: کار من اوائل مرثیه سرایی بود تا ۱۵ - ۱۰ سالگی. بعدها دیگر به این گونه مسائل کمتر می پرداختم و به غزل رو آوردم.

درحقیقت غزل مرا انتخاب کرد. در مشهد اولین محفل ادبی که قدم گذاشته بودم سال ۳۵ یا ۳۶ بود که در دوره جوانی بود و چند نفری بودیم که یک محفل ادبی تشکیل داده بودیم. روزهای

جمعه منزل مرحوم فرخ محفل داشتیم و در این محافل بحث شعر و آموزش بود. از سه سال پیش در اداره ارشاد دعوت شدم که محفل شعری داشته باشیم و عهده دار مسؤولیت آن باشم. همیشه تکیه من بر نسل جوان بوده که برای پرورش یافتن دارای استعداد هستند و در حال حاضر در آنجا با کمبود جا مواجه شدیم و استقبال خوبی شد. جلسات ابتدا جنبه ارشادی دارد و بعد شعر را گوش می دهیم و اصلاح می کنیم.

مولانا یک داستان عامیانه رامی گیرد بعد از توی این داستان، مسائل اخلاقی را جووری در می آورد، عینا مثل کسی که به یک خرابه وحشتناک رسیده و از توی زباله ها گنجینه ها را بیرون می آورد. گنج ها را از خرابه می کشد بیرون. داستانهای عامیانه را لباسی می پوشاند که واقعا زیباترین لباسهاست. از کسی که تسلط کامل بر حدیث، قرآن، آیات و معرفت پیشوایان ندارد چنین کاری ساخته نیست

نگاه حوزه: از خاطرات ادبی خودتان بفرمائید؟

استاد صاحبکار: انسان در دوران جوانی زندگی می کند و دوران پیری را با خاطره دوران جوانی زنده است. برای من فکر می کنم هنر نثری که با

دوستان داشتم خاطره است. خوب در آن زمان حجره ام در حوزه، محل رفت و آمد کسانی بود که اهل شعر و هنر بودند. مثل: آقای شفیع کدکنی و آقای محدثی و مقام معظم رهبری. این را بگویم که من در نقد آثار ادبی هیچ کس را به اندازه مقام معظم رهبری قوی و توانا ندیده ام حتی از بزرگان ادبی نیز مثل ایشان ندیده ام. یک شناخت عجیب و دقت و محفوظات زیاد و هیچ وقت هم ایشان ابراز نمی کردند و حتی اشعاری که از ایشان دیدم در کمال پختگی هست. ایشان در آن زمان که ما شعر می گفتیم قدمی کردند. وقتی دقت می کردیم خیلی دقیق است. در آن زمان حتی یک بیت از ایشان نشنیدیم ولی بهترین نقاد شعر بشمار می رفت. البته شعر نگفتن ایشان در آن زمان بر این اساس بوده که فکر می کردند تضییع وقت باشد و یا اینکه اگر شعر می گفتند غالبا ما که در خدمت ایشان بودیم نخواندند و یا به خاطر فعالیت های سیاسی که داشتند واقعا مجال نداشتند. در حال حاضر با چنین موقعیتی وقتی شعر می سرایند بسیار زیباست. ما شنیدیم درکنگره حافظ که برگزار شد و اساتید و حافظ شناسان فراوانی مقاله های زیاد داده بودند و ما حافظ تدریس کرده بودند از همه شنیدم که می گفتند



در آن کنگره بهترین صحبت و بحث را مقام معظم رهبری داشتند که مسلمان فرصت مطالعه و تحقیق را هم نداشتند (در زمان ریاست جمهوری) و بداهه سخن می گویند و بهترین سخن در مورد حافظ راداشته‌اند.

نگاه حوزه: اولین شعر شما کی و کجا چاپ شد؟

استاد صاحبکار: من یادم می آید که خیلی دوست داشتم آن اوائل شعری بگویم و در روزنامه چاپ شود و بتوانم به دوستان نشان بدهم. یک برادری

داشتم در تربت جام که در خدمت دولت بود و من با اتوبوس قدیمی آن زمان، به طرف تربت جام حرکت کردم. در اتوبوس خیلی سخت به من گذشت یک شعری سرودم که فکر می کنم بدین صورت بود:

مرا به حکم قضا ای برادران کرام
گذر فتاد ز مشهد بسوی تربت جام
خلاصه به منزل برادرم که رفتم چند
نفری مهمان بودند و شعر را که
خواندم یکی گفت بده به من و
خلاصه چهار یا پنج روز بعد
در روزنامه چاپ شد و خیلی خوشحال

شدم. بعدها هم که شعرم سروسامان پیدا کرد مجلاتی چاپ می کردند. البته مجموعه اشعار من دو مرتبه از بین رفت. یک سال آقای ساکت - که از دوستان هستند - در سال ۴۲ قرار شد چاپش کنند و به تهران بردند و به چاپخانه ای سپردند ولی متأسفانه

من در نقد آثار ادبی هیچ کس را به اندازه مقام معظم رهبری قوی و توانا ندیده‌ام حتی از بزرگان ادبی نیز مثل ایشان ندیده‌ام. یک شناخت عجیب و دقت و محفوظات زیاد و هیچ وقت هم ایشان ابراز نمی کردند و حتی اشعاری که از ایشان دیدم در کمال خستگی هست. ایشان در آن زمان که ما شعر می گفتیم نقد می کردند. وقتی دقت می کردیم خیلی دقیق است.

همه اش گم شد و یک بار مسافرتی رفته بودیم که باز هم گم شد. ولی در بعضی از کتابها چاپ شد و خیلی از آن غزلها در کتابها چاپ شده مانند: «نسیمی از دیار خراسان» که چند غزلی در آنجا چاپ شد. کتاب سخنوران نیز اشعاری چاپ شد ولی مستقلاً کتابی چاپ نکرده‌ام. ولی بعضی هم پیشنهاد کردند که چاپ کنند که بخاطر گرفتاریهایی که داشتم و دیوان حزین لاهیجی را تصحیح می کردم ترسیدم جمع آوری کنم و مجالی نشد.

در سال ۴۲ یک سری از مراثی از شعرای گمنام را جمع آوری کردم و چاپ کردم. اخیراً آقای حکیمی پیغام دادند که کتاب را تجدید چاپ کنم ولی متأسفانه هیچ نسخه‌ای نیافتم و دیوان مشفق بخارانی عیبدا از یک را تصحیح کردم و آماده چاپ است.

کتابی هم مستقلاً کار کردم که تاریخ منظومه‌های عاشورائی است. شامل اولین مرثیه‌هایی که سروده شده در زبان عربی تا کنون. آن اوائل، شعر مرثیه، یک شعر خشم و برانگیختن احساسات بر دشمن اهل بیت بود که هدف انقلابی داشته

و تدریجاً به ادبیات فارسی می‌رسد و در ادبیات فارسی به کلی رنگش را می‌بازد و به مرحله‌ای می‌رسد که بیشتر جنبه مداحی داشته تا اوائل انقلاب که یک مرتبه شعر مرثیه به آن صورت انقلابی مؤثر اول ظهور می‌کند.

نگاه حوزه: تعلق خاطر تان به کدامیک از شاعران است؟

استاد صاحبکار: این سخن مثل این است که در یک باغ، گل‌های رنگارنگ را ببینیم و هر کسی یک



گل را می پسندد. من از نظر غزل به حافظ و صائب تبریزی علاقه دارم و در قصیده به مسعود سعد سلمان. و در زمان خودمان بسیار کسانی داشتم که خوب بودند و جامعیت داشتند و به تقوایشان و اعتقادشان واقعا دلبستگی دارم مثل مرحوم شهریار و آقای قهرمان.

این سبک بسیار دقیق و ظریف است. خوب شعرا این جور ترجیح دادند. خوب شعرا این جور ترجیح دادند. در اشعاری نظیر: آرزو به صدها رنج می کند زدل پرواز



است. تمام این ترکیبات واقعا زیباست و این ترکیبات زیبا است که باعث می شود گرایش پیدا کنند به سمت این گونه سبک. نگاه حوزه: خودتان به چه سبکی متمایل شدید؟

نگاه حوزه: منظور این

استاد صاحبکار: خودم اصلا هیچ سبکی را اختیار نکردم و تمام دوستان هم و مرحوم امیری فیروز کوهی نیز عقیده داشتند نه سبک هندی نه عراقی.

آشیاں طاووس است این دلی که من دارم اندیشه بیشتر بکار برده می شود. تا شعری که شهریار می گوید و لذا یک مرتبه بازگشت کردند. اخیرا شعر نو بیشتر با ایما و اشارات سروکار دارد. فرض بفرمائید که حرف خودش را

بود که از نظر عاطفی و روحی به کدامشان نزدیکترید؟

نگاه حوزه: در باب مناسبات و روابط و تعامل دین و هنر، مطالبی بفرمائید؟

چنین می گوید: ای صبح، ای بشارت شب، خروس را در آستان آمدت سر بریدند. این می خواهد حرف سیاسی بزند ولی صریح نمی گوید. شعر کلاسیک، زبان ایما و اشاره در آن کمتر بکار رفته. سبک هندی بخاطر ترکیباتی که دارد، نوپردازان نیز به همان ترکیبات کشیده شدند. بیدل می گوید که:

استاد صاحبکار: من با آقای کمال و قهرمان خیلی انس دارم و تا زمانی که مرحوم قدسی در قید حیات بودند ما چهار نفر با هم بودیم. از قدماء در بین قصیده سراها، مسعود سعد سلمان را بسیار می پسندم. نگاه حوزه: چه عاملی باعث شد که در چند سال اخیر، سبک هندی در خراسان رایج شد؟

استاد صاحبکار: اسلام با جامعیتی که دارد همه چیز را تحت پوشش قرار می دهد. شما الان آثار هنری و دستی اصفهان را ببینید روی بشقابی که کار می کنند، آیات قرآن به کار می برند، یا روی پرچمهایی که تزئین می کنند و سر دربهای مساجد و زیارتگاهها، همه تلفیق هنر و دین است و آثار

استاد صاحبکار: نه در خراسان بلکه در تمام ایران، سبک هندی با داشتن بزرگانی همانند صائب و کلیم و طالب آملی رونق یافت ولی بعد از مدت کوتاهی شعرا از آن برگشتند.

حیرت دمیدهام گل داغم بهانه است
طاووس جلوه زار تو آئینه خانه است



اعتقادی اساسی در آنها مشهود است و شعر آن قدر با دین آمیخته شده که تبدیل پذیر نیست. هر کتاب اسلامی را که ببینیم نشانگر این مطلب است. نگاه حوزه: رابطه شما با شعر نو چگونه است؟

استاد صاحبکار: من شعر نو را تا آنجائیکه ضوابط و قواعد زبان فارسی مراعات شود، یعنی اصالت قلم در آن مراعات شود می‌پذیرم و عموماً شعر اخوان ثالث را می‌پذیرم و کلیه شعرهای شفیعی کدکنی را قبول دارم. نگاه حوزه: چه توصیه‌هایی دارید به علاقه‌مندان؟

استاد صاحبکار: من فکر می‌کنم که شعر در طی تاریخ، دوره‌های خیلی بدی را گذرانده و مثلاً در دوره غزنوی‌ها به خاطر اینکه آنها مقاصد خاصی داشتند. در دوران آنها شعر حکم رسانه‌های گروهی را داشت. در دربار محمود غزنوی جمع می‌شدند و امرار معاش می‌کردند. در دوره مشروطه جای شعر خیلی خالی است و دوره ناصری‌ها دوره مرگ شعر بود. روزگار ما باز هم دوران شکوفایی شعراست که واقعا جدی دارند کار می‌کنند. خصوصاً نسل جوان که واقعا مشتاقند و شبهای شعر

که برپا می‌کنند همه نشانگر اشتیاق به شکوفایی شعراست و به همین روال اگر پیش برود ما فصل جدیدی از شعر را در پیش خواهیم داشت.

شعر سنگر حفظ زبان ماست، مثلاً در قدیم ابوالقاسم فردوسی بعد از دو قرن حکومت ادبیات عرب بر شعر ما، در مقابل آنها ایستاد و از اصالت زبان ما دفاع کرد. الان توصیه‌ام به قشر جوان این است که اصالت زبان را حفظ کنند و بدانند آنها برای حفظ زبان مسؤلیت دارند و دیگر اینکه شعر در هر زمانی که باشد باید گویای شعر وسیله‌ای است برای بیان هدف؛

ولی احساس نه. احساس یک حالتی است که به انسان دست می‌دهد؛ ولی هر دوی اینها با هم جمع می‌شوند. همین احساس که یک جوان، درد عشق مجازی دارد، انگیزه شعرش می‌شود. همین احساس را کسی که اجتماعی فکر می‌کند جامعه به او داده و همین احساس تعلق و ارادت که به پیشوایان دینی دارد انگیزه سرایش شعرش می‌شود. در عارف نیز همین گونه است. منشاء شعر قطعاً احساس است اندیشه‌های اجتماعی باشد. شعر ما باید

شعری باشد که اگر در آن سوی کره زمین هم ترجمه شود نشان‌دهنده سنت و اعتقادات ما باشد.

نگاه حوزه: توصیه شما برای طلبه‌های جوان به طور خاص چیست و شعر در حوزه چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

استاد صاحبکار: آقایان طلاب باید به ما توصیه بکنند. مرحوم ملاهادی سبزواری شعر گفته و بعد شرحی بر شعرش می‌نویسد. خوب چرا شعر سروده و بعد آمده نثری بر آن تنظیم کرده. خودش می‌گوید: من در دادن مطالب و مفاهیم به طلاب، دریافتم که شعر بهترین کاربرد را دارد و چون کلامی هست گیرا، پس بهترین اثر را می‌گذرد. من می‌گویم طلابی که در حوزه ذوق شعری دارند، همانطور که درس را جدی می‌گیرند، شعر را هم جدی بگیرند و بعد اگر خواسته باشند معلوماتشان را ارائه دهند در قالب شعر بهتر خواهد بود.

نگاه حوزه: از این که وقت خود را در اختیارمان نهاده‌اید، سپاسگزاریم. استاد صاحبکار: من هم از شما متشکرم.